

جنگ افروزی قومی و پی آمدهای هولناک آن



محمد امینی

***** نابرابری های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در میان مردم ایران که از سدها تیره ایلی و چندین پیشینه قومی برخاسته و به زبان های گوناگون سخن می گویند، واقعیتی غیر قابل انکار است. جمهوری اسلامی نیز با چیره ساختن برداشتی افراطی از مذهب شیعه و با تبعیض علیه مردمی که مذهب و آیینی جز آیین حاکمان دارند، به این نابرابری ها دامن زده است. راهکار پایان دادن به این نابرابری ها، برانگیختن دشمنی و برپایی حمام خون زیر لوای فدرالیسم قومی و جنگ افروزی ایلی نیست.**

من امید داشتم که پس از گفتگوی آقای حسن شرفی، جانشین دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران با «نیوزمکس» در پاریس و به ویژه پس از بازنویسی تقدیرآمیز آقای تیمرمن از این گفتگو، دیگرانی که بیشتر از این کمترین دست در سیاست دارند، بانگ پرخاش برافرازند و به حزب دموکرات کردستان بتوفند. اما امید من، خیالی بیش نبود و در کوتاه زمانی دریافتیم که اپوزیسیون سکولار ایران به سیاست باج دهی به حزب دموکرات کردستان و دیگر گروه های قومی همچنان ادامه می دهد و نسبت به فاجعه هولناکی که مقدمات آن فراهم شده، بی تفاوت است.

آقای شرفی در مصاحبه ای که متن انگلیسی آن در تارنمای رسمی آن حزب درج شده، به خود اجازه داده که به نام همه مردم کردستان، آمریکا را به مداخله نظامی در ایران فراخواند: «چهارملیون کردهای ایران که مرز شمالی با عراق را در اختیار دارند، هرآینه ایالات متحده گام هایی مهاجمانه تر در برابر ایران بردارد، از آمریکا پشتیبانی خواهند کرد». در حالی که همه نیروهای دموکرات و صلح طلب جهان و حتی بیشتر مردم ایالات متحده، پی آمد جنگ عراق را فاجعه آمیز می دانند، سخنگوی حزب دموکرات کردستان از ادامه حضور ارتش ایالات متحده در این سرزمین پشتیبانی می کند.

بیست روز پس از آن گفتگوی آقای شرفی، دنیس راس، مدیر انستیتوی واشنگتن برای امور خاور نزدیک، در مصاحبه با روزنامه برلینر مورگن پست می گوید که «زمان برای حل دیپلماتیک چالش هسته ای ایران رو به پایان می رود و وضع به مرحله ای نزدیک می شود که آمریکا و اسرائیل باید ضرورتاً راه حل های نظامی را در دستور کار قرار دهند.»^۱

نه این سخنان آقای شرفی نشانی از تغییر اساسی در سیاست همکاری آشکار و نهان حزب دموکرات ایران با نئوکان های آمریکا است که از سال ها پیش آغاز شده و نه سکوت رضایتمندانه روشنفکران و گروه های سیاسی غیر قومی ایران در برابر این سیاست ها تازگی دارد. شاید انگیزه این سکوت و چنین رفتاری این باشد که کوشندگان سیاسی و رهبران گروه های سکولار ایران، در زیر فشار جنگ تبلیغاتی سازمان یافته ای که به یکباره ستم ملی را در ایران به مهمترین مولفه نابرابری و تبعیض در ایران متحول ساخته و از بیم اینکه مبدا انگ بی تفاوتی نسبت به حقوق مردم محرومی که زبان مادریشان پارسی نیست، برایشان بخورد و یا از بیم اینکه آن ها را به هم آوایی با جمهوری اسلامی متهم کنند، در برابر این کارزار خاموشند و به گروه های قومی و ایلی و هواراکشان برانگیختن جنگ قومی و ایلی در ایران باج سیاسی می دهند. شگفت آور این که بیشتر کوشندگان و رهبران این گروه ها، خود برخاسته از آذربایجان و کردستان اند و با این حال، چنان رفتاری کنند که گویا هم ایشان نیز بخشی از آن ملت ساختگی ستمگر فارس اند که کاسه و کوزه همه بدبختی های ایران کنونی بر سرش شکسته می شود.

نابرابری های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در میان مردم ایران که از سدها تیره ایلی و چندین پیشینه قومی برخاسته و به زبان های گوناگون سخن می گویند، واقعیتی غیر قابل انکار است. **جمهوری اسلامی نیز با چیره ساختن برداشتی افراطی از مذهب شیعه و با تبعیض علیه مردمی که مذهب و آیینی جز آیین حاکمان دارند، به این نابرابری ها دامن زده است.** به این نابرابری ها باید پایان داد و با هرگونه تبعیض باید مبارزه کرد. اما آیا برآستی در سرزمینی که در درازای تاریخ و سده ها، سرزمین همزیستی و آمیزش قومی و فرهنگی بوده، اینک ستیز ملی و قومی به جایی رسیده است که چاره ای جز پایان دادن به یگانگی ایران و ساختن امارت نشین هایی به نام اقوام و ملل ستمدیده

نیست؟ اگر کسی این کارزار جنجال ستم قومی را باور کند و آگاهی چندانی از تاریخ دور و نزدیک ایران و فرایند شکل گیری دولت مدرن در ایران نداشته باشد، به این نتیجه خواهد رسید که گروهی جنایتکار که نمایندگان ملتی سیادت طلب و غارتگر به نام ملت فارس بوده و هستند، سال های درازی است که دمار از روزگار مردم ترک، کرد، عرب و بلوچ تبار در ایران درآورده، هست و نیست ایشان را به غارت برده و در تهران و شهرهای پیرامون کویرلوت که بهشت فارستان است گردآورده اند !

آیا به راستی تصادفی است که پس از برنامه ریزی نیوکان های حاکم بر ایالات متحده برای لشگرکشی به عراق، حزب دموکرات کردستان، فدرالیسم را جایگزین خودمختاری ساخت و در کمتر از دو سال بیش از یکصد و هفتاد گروه و دسته قومی از گوشه و کنار سبز شدند و به یکباره جهان دریافت که وامصبیتا، ایران زندان ملل است و ایرانیان پلیدترین دشمنان حقوق ملی اند؟ سرزمینی که نهسد سال، فرمانروایانی ترکمان و مغول تبار داشته و بیشتر برپاکندگان انقلاب مشروطه اش از قفقاز و آذربایجان برخاسته اند؛ سرزمینی که در آن، جز آقاخان کرمانی، دیگر رهروان مدرنیته و ناسیونالیسم ایرانی اش، یا از دل قاجار ترکمن تبار برخاسته بودند و یا پارسی شان با لهجه غلیظ و شیرین ترکی آذری آمیخته بود، اینک به عنوان پلیدترین شکل ستم گری ملی باز تعریف می شود. پس شایسته است که کسانی چون آقایان مایکل لیدن و کنث تیمرمن که دل هایشان از رنج هزاران ساله اقلیت ها در ایران به درد آمده و شب هایشان به بیداری و مویه بر سرنوشت دردناک ایشان می گذرد، آستین بالا بزنند و کنفرانس های ملل ستمدیده در ایران را فرا بخوانند و دست آن هار ادر دست اپوزیسیون غیر قومی نهند تا به این درد و رنج پایان بخشند! پس نیاز به این است که حزب محافظه کار انگلیس که تا دم آخر، در برابر تشکیل مجلس اسکاتلند ایستادگی کرد و به شکرانه سیاست های برادرانه و ملت دوستانه اش، مردم ایرلند شمالی هنوز از پیوند با خویشان جنوبی شان محرومند، در داغ ملت های محروم بلوچ و کرد و عرب، اشک ریزان و پیراهن چاک با نماینده «کنگره ملل فدرال» به رایزنی نشیند و به این نمایندگان ملل دردمند ایران نوید دهد که نومید نگردید، هماغونه که نیاکان ما دموکراسی و استقلال را به مردم هند ارمغان آوردند و هماغونه که ارتش غیور ما اینک بصره را به کانون دموکراسی و حقوق بشر در عراق و خاورمیانه تبدیل کرده است، دیری نخواهد پایید که شما را نیز از یوغ ستمگران فارس آزاد کنیم !

شگفت این که کسانی که خویشتن را پاسدار دموکراسی، سکولاریسم، پیشرفت و لانیسیته می خوانند و می گویند که با هرگونه جنگ افروزی در ایران مخالفند و تحول ایران را از راه هایی مدنی و مسالمت آمیز و مخملین جستجو می کنند، با گروه های قومی که پاره ای از ایشان آشکارا در سرنای تجزیه و پاکسازی قومی می دمند، می نشینند و برای آینده ایرانی که این چنین گروه هایی کمترین پیوند و احساسی با آن دارند رایزنی می کنند و بیانه های مشترک بیرون می دهند. ۲ کجاست آن نگاهی و قلمی که پس از انشعاب اخیر در حزب دموکرات کردستان به دوسوی این انشعاب بگوید که هر آن که باد بکارد توفان درو خواهد کرد! بنویسد که به این گونه سازمان های قومی که به میانه سده نوزدهم تعلق دارند پایان دهید و دراندیشه بنای احزاب نوین باشید. احزابی که نه بر پایه منافع تنگ و شبه ناسیونالیستی یک تیره قومی و ایلی، بلکه به گرد چشم اندازهای روشن اجتماعی تشکیل می گردند .

در چنین آشفته بازاری، حزب دموکرات کردستان به خود اجازه می دهد که به نام پاسداری از مردم کرد، تاریخ را باز نویسد و کردستان را که نزدیک به سه هزار سال پاره تن ایران بوده و هست، «سرزمین اشغالی» بنامد و مدعی شود که سرآغاز جنبش ملی کردستان، «قیام شیخ عبدالله نهری» در پایان سده نوزدهم است. در روزگاری که ایران اندیشه های مدرن را آزمون می کرد و خویشتن را برای درآویختن با دولت ایلی قاجار آماده می ساخت، آن شیخ نقشبندی، با پشتیبانی دولت عثمانی و گردآوردن پیروان متعصب خویش، سرتاسر سرزمین مکرری و از جمله مهاباد (سایلاغ) را گرفت و از آن جا فتوای جهاد داد و به شکرانه همین فتوا و جنگ پیروان او با آذربایجانی های شیعی مذهب بود که بیش از بیست هزار آذربایجانی در مراغه از دم تیغ گذشتند. ۳ این احزاب قومی، به بهانه توجیه «جنبش ملی خلق کرد»، از کنار سدها اندیشمند و کوشنده فرهیخته کرد که در سد ساله گذشته در کانون فرهنگ و سیاست کلان ایران بوده و هستند و کوشش های سیاسی و فرهنگی شان جزیی از هست و نیست امروزین ماست می گذرند و کمترین اشاره ای به انجمن های صداقت، حقیقت، کارگران، اخوت و صلاحیت که در شهرهای کردستان در پشتیبانی از انقلاب مشروطه برپا شدند نمی کنند و به یک باره، اسماعیل آقا سیمکو را که در پیشاپیش ایل شکاک دمار از روزگار مردم آذربایجان و دیگر ایل های کرد درآورده بود، اینک قهرمان ملی خود می خوانند. نه این است که نخستین دولت ایران را نیاکان کردان برپاساختند؟ نه این که بیش از چهارصد سال خاندان کرد اردلان فرمانروای کردستان بود و آن دیار را خودسرانه اداره می کرد؟ نه این است که ایل های کرد، نه تنها پاسداران مرزهای غربی ایران، که از دوره صفوی به این سوی، پاسداران شمال شرقی ایران نیز بوده اند؟

جامعه ای که یک صد سال پیش با پیشینه ایلی خویش بدرود گفت و چشم انداز ساختن ایرانی مدرن را در برابر خویش قرار داد، اینک باید درگروگان کسانی باشد که با بازنویسی تاریخ چنین می نمایانند که دستکم از مشروطه به این سوی، دولت ایران نماینده ستم لجام گسیخته ملت ساختگی فارس بر دیگر مردمان ایران بوده است. دراین آشفته

بازار، چند ماجراجوی سیاسی هم یک شبه ره سد ساله رفته، خویشان را نماینده چند ملیون مردم بلوچ و عرب تبار ایران می خوانند و درگوشه ای از اروپا بیانیه ای دهن پرکن به نام «قطعه نامه مشترک ملل بلوچ و عرب اهواز» منتشر میکنند و می نویسند که گرفتاری ایران این است که ه از سال ۱۳۲۵ تاکنون [یعنی پس از خروج ارتش شوروی از ایران!] ملت فارس با جمعیتی حدود یک سوم کل جمعیت ایران برکل ایران حاکمیت ملی دارد (!) و نتیجه آن ایرانی شده است که هم اکنون شاهد و ناظر بدون چون و چرای حکومت آپارتاید زبانی، ملی، فرهنگی و مذهبی در ایران میباشیم.» ۴

یکی دیگر از چندین گروهی که خویشان را نماینده راستین «ملت بلوچ» می داند گروهی به نام زرمیش یا جنبش ملی بلوچستان ایران است که هنوزسخن از جداساختن رسمی بلوچستان نمی کند اما اندرز می دهد که «احترام و پذیرش حق تعیین سرنوشت در کشور سابق چکسلواکی به درستی مانع از خونریزی و کشتار در آنجا گردید که دو ملت اسلواکی و چک بشکل بسیار متمدنانه تشکیل دو کشور مستقل را بعنوان خواسته های آن دو ملت پذیرفتند.» با وارونه ساختن تاریخ، در برنامه سیاسی خویش به پیروانش می گوید که «ایران کشوری کثیرالملله است که ملت بلوچ یکی از آن میباشد. انضمام این ملل به ایران کنونی نتیجه تغییر و تحولات در سیاستهای بزرگ جهان در ادوار مختلف است.» یعنی کشوری به نام فارسستان از دیر باز وجود می داشته که سیاست های بزرگ جهانی در ادوار مختلف، ملت های مختلف را به این فارسستانی که دولت های ترکمان تباران را ادراه می کرده اند، ضمیمه کرده و ازاین راه ایران کنونی را ساخته اند! از این هم فراتر رفته و بجای آنکه بنویسند که سیاست استعمارگرانه بریتانیا، بخشی از بلوچستان را از ایران جدا ساخت، می نویسند که «امروز جنبش و مبارزات ملی ما ملت بلوچ با گذشت چندین دهه از تقسیم جابراکه بلوچستان توسط حکومت قاجار و امپراطوری بریتانیا، بعد تازه ای بخود گرفته است!» همین گروه از سوی دیگران متهم است که دست از اندیشه استقلال بلوچستان برداشته و به آرمان ناسیونالیست های بلوچ خیانت کرده است!

گروه دیگری که خویشان را حزب استقلال آذربایجان جنوبی می خواند، کارزار جعل و دروغ را به پایه ای رسانده که پس از هزارسال آمیزش ترکمان تباران با سرزمین ایران و جایگاه بلند آذربایجان در ایجاد دولت مدرن درایران، در بیانیه ای می نویسد «مارا فقط به خاطر تورک بودنمان می کشند!... هشتاد سال است که شوینیسیم فارس زبان مارا قدغن و سرزمین مارا اشغال [کرده] است... هشتاد سال است که شوینیسیم فارس سرمایه مارا تاراج کرده به اصفهان و کرمان می برد!» و پس ازاین دروغ پردازی های بی پروا و این ادعا که به رغم اینکه بیشتری منبع درآمد دولتی ایران در هشتادسال گذشته از فروش نفت حاصل شده است، مدعی می شود که فارس ها با غارت سرزمین های غیر فارس، سرزمین های خویش را آباد می کنند! دراین بیانیه، نشانی از ضرورت مبارزه با جمهوری اسلامی و سیاست های تبعیض گرایانه آن نیست، اما «امروز روز قیام برعلیه شوینیسیم جنایت پیشه فارس است. زمان آن رسیده که اشغالگران فارس را از سرزمین خودمان اخراج کنیم.» ۵

یکی از گروه های خواهان رفع تبعیض از ملت ستمدیده ترکمن، سازمان آزادیبخش ترکمن صحرا یا ترکمن صحرا آزادلیق قوراماسی است که ازعشق آباد اداره می شود! از همان واژه آزادیبخش آشکار است که در جستجوی آزادساختن ترکمن صحرا از حکومت فارس ها است! گروه هایی از این دست که آشکار است پایگاهشان بیرون از مرزهای ایران است، کارزار دروغ را تا به جایی پیش می برند که برای برانگیختن مردم به پشتیبانی از ستم واقعی که برترکمانان می رود می نویسند که جمهوری اسلامی که البته نماینده ستم فارس های آریایی است، نامگذاری های کودکان ترکمان را محدود کرده و پدر کودک را چاره جز این نیست که نام هایی چون کورش، خشایار، کامبیز، هومن و ارشک و نام هایی ایرانی از این دست را برای فرزند خویش برگزینند! این شترادعا قرار است از سوراخ سوزن جمهوری اسلامی که سه دهه است که نام های ناب عربی را در سرتاسر ایران روان کرده، به در رود!

آن ها هم که تا چند سال پیش یک پله از نمایندگی پرولتاریای انقلابی ایران پایین نمی آمدند، برای آنکه از این سفره گسترده ستمدیده نوازی و ملت سازی برکنار نمانند، جنبش فدرال - دموکرات آذربایجان را بنا نهاده اند و در بیانیه خویش که با آب و تاب از سوی سازمان های سیاسی غیر قومی بازتاب یافته، می نویسند که جمهوری اسلامی نماینده همان ستمی است که «پهلوی ها علیه ملت های غیر فارس» روا داشته اند! می نویسند که نه دولت مشروطه و سنت هزارساله پیش از آن، که رضاشاه بود که زبان فارسی را رسمی کرد و آن را بر حلقوم «ملت های ستمدیده غیر فارس» فروبرد. در نوشته دیگری از این هم فراتر رفته و با برانگیختن مردم آذربایجان به دشمنی با دیگر مردم ایران، می نویسند که «مجلس شورای اسلامی در تهران تنها منافع انحصاری شوینیسیم فارس را نمایندگی می کند.» ۶ نگاه این رهروان پیشین جنبش چپ ایران به حقوق بشراین است که: «آزادی زندانیان سیاسی... به ویژه زندانیان سیاسی آذربایجانی!» ۷

نسخه ایشان برای برتافتن به این ستم هزارساله فارس ها هم این است که ایران به نظام دو پارلمانی تبدیل شود: «دولت های فدرال ملل ساکن ایران» که گویا بخشی از ایران را اجاره کرده اند، در کنار «دولت مناطق خودمختار و حاکمیت شهر ویژه تهران»! در بیان چنین دآوری فرهیخته ای می نویسند که «دولت محلی ترکها در سرزمین تاریخی آذربایجان یا مناطق به هم پیوسته تاریخی ترک نشین ایجاد می شود و ترکان خراسان، ترکان جنوب ایران و ترکان قشقایی حق حاکمیت های محلی خود را دارا می باشند». ۸

بر پایه این نسخه های خانمان برانگیز و جاهلانه، قرار است سران عشایر قشقایی، اینک یک سد سال پس از انقلاب مشروطه، دولت فدرال ترک تباران قشقایی را در شیراز، کازرون و پیرامون آن، در کنار دولت های خودمختار بویراحمدی، ایلات خمسه و ممسنی بنا کنند! در داخل جمهوری خودمختار ایلات خمسه هم، ایل های نقر، اینالو و بهارلو که ترک تباراند، دولتی مستقل از ایل باصری و عرب که عرب تبار اند، خواهند داشت! نیمچه دولت این دو ایل هم خواهد کوشید تا مردم عرب کمتری را که به دلیل آمیزش با بختیاری ها، زبان مادری خویش را به کنار نهاده اند، نسبت به هویت تاریخی قومی خویش آگاه کنند و به دولت فدرال خویش به پیوندانند! جمهوری فدرال لارستانی ها هم که سده های درازی زیر ستم حاکمان شیراز نشین قرار داشته و مردمانش به زبانی جز پارسی دری سخن می گویند، به کوری چشم ملت ستمگر فارس، شهر باستانی خنج را پایتخت دولت فدرال خویش خواهند کرد. ۹ آن چند شهرستان و روستایی هم که از سرزمین ملت ستمگر فارس باقی می ماند می توانند به اصفهان بپیوندند!

در خراسان، جمهوری خودمختار قوچان و روستاهای پیوسته به آن به نمایندگی از سوی کردهای قراچورلو، زعفرانلو (زفرانلو)، بادانلو، شادلو و ... با جمهوری فدرال بیرجند و قانات که پاسدار حقوق اعراب خزیمه خراسان خواهند بود هم پیمان خواهد شد تا مبدا حکومت فدرال ترک تباران خراسان که پاسدار حقوق ایل های قرقلو (قرخلو)، قاسملو، سرورلو، کوسه احمدلو، ارشلو، ایمانلو، بکشلو، ایمرلو، ایده لو، پاپالو، گوندزلو و ... در سرخس، کلات، ابیورد، میاب، دستگرد، نسا و گزگان است و بی گمان قوچان را «سرزمین اترک» می داند، به حریم ملی ایشان تجاوز کند! بی گمان، بلوچ ها، هزاره ای ها و تاجیک های خراسان هم بر سر تقسیم سرزمین دولت های خودمختار متبوع خویش و پاسداری از ملل ستمدیده خود از پای نخواهند نشست! لک ها و لرانی هم که از ملایر به درگز کوچانده شده اند، دولت خودمختار لرهای خراسان را خواهند ساخت و ده ها هزار اوغوز تباران بیات، جمهوری خودمختار اوغوز را در نیشابور و پیرامون آن بنا خواهند کرد. این سیمای آینده خراسان، خواستگاه زبان پارسی و حریم ملت ستمگر فارس از دیدگاه هواداران فدرالیسم قومی است!

در قلب تبرستان باستانی و مازندران امروز نیز، کردان کُرماتجی زبان دولت خودمختار پیرکوه را بنا خواهند کرد. مگر مردم تبرستان که تاریخی به کهنسالی کردان دارند و زبانشان از بنیاد از زبان پارسی جداست می توانند در چنین تقسیمی از حق خویش برای تشکیل دولت فدرال تبرستان، دیلمان و مازندران بگذرند؟ ۱۰ از ایشان بپرسید که در این جغرافیای خونبار و دردناک، تکلیف مردم یا ببخشید، ملت ستمدیده گیلان که بازماندگان گیل ها، کاسپیان، کادوسیان و آماردها با بیش از چهار هزار سال پیشینه زندگی در آن سرزمین اند چیست؟ نسخه پیچان ایران فدرال- قومی- ایلی- عشیره ای کدام نقشه جغرافیایی را برای تقسیم ماسوله، اسالم، هشتپر، آستارا و روستاهای تالشی پیرامون اردبیل، میان جمهوری های فدرال گیلان، تالش و آذربایجان پیشنهاد می کنند؟ آیا ترک تباران افشار که به گیلان کوچانده شده اند، دولت خودمختار خویش را در لارستان، رودبار و پیرامون قزوین خواهند ساخت و ایا بازماندگان تیره های کردان کاکاوند، چگنی، زنگنه، میرزاخانلو، بهارلو، سیه پوش حق ندارند که پس از آگاهی از هویت ملی خویش، دولت کردان گیلان را در کلاردشت و کجور بنا کنند و یا پاکسازی های قومی ایشان را پس از سی سال به کردستان روانه خواهد کرد؟

تهران هم باید پاکسازی قومی بشود و خانواده ها بر پایه آزمایش های ژنتیک و نیمه فاشیستی از یکدیگر جدا شوند! «تهران نمی تواند شهر یک زبانه و یک قومی باشد (گویا اینک چنین است!). گروه های ملی - زبانی باید در ساختار سیاسی - اداری آن نسبت به جمعیتشان سهم داشته باشند». ۱۱ در چنین ایرانی، سدها هزار آذربایجانی ساکن تهران و یا به قول کاشفان دیر رسیده حقوق ملت های ستمدیده، «تورک های کوچیده شده به تهران» قرار است به گونه ای، حاکمیت خودمختار ترک ها را در میدان آذری و بازارچه سید اسماعیل بنا نهند و یهودیان تهران که در برنامه ریزی پیروان رفع ستم ملی جایگاهی ندارند، محق خواهند بود که در محله تاریخی عودلاجان دولت خودمختار خویش را اعلام نمایند. آن ها هم که با خیانت به هویت ملی خویش با بیگانگان ازدواج کرده اند و فرندانی ناخالص به بار آورده اند، حق و حقوقی نخواهند داشت! در اصفهان، جمهوری خودمختار جلفا، پاسدار حقوق ارمنه خواهد بود و آنچه از آسوریان در پیرامون ارومیه باقی مانده، اگر جمهوری فدرال ملت ترک پروانه دهد، دولت خودمختار خویش را خواهند ساخت. خوزستان هم میدان ستیز «ملت های ستمدیده» بختیاری، عرب و ترک برای بازستانی حقوق خویش از فارس های اشغالگر خواهد شد! شاید ترک تباران خوزستان هم به یاد فرمانروای افشار تبار آن دیارد سده های پیش، حکومت خود مختار فرزندان قوش توقان را در سوسنگرد و شوشتر بنا نهند. آیا اهالی سنگسر سمنان که

زبانیشان از بنیاد از پارسی جدا است و تاریخی بیش از سه هزار سال دارند و جمهوری اسلامی نام سرزمینشان را هم به مهدی شهردرگون کرده، پروانه این را دارند که دولت خودمختار خویش را بسازند و یا این بخت برگشتگان به دلیل موقعیت جغرافیایی خویش، بخشی از ملت ستمگر فارس اند؟ ۱۲ آیا مردم هرمزگان که بسیاری از ایشان سنی مذهب اند و به زبان های بندری، مینابی و باشکردی سخن می گویند و سرنوشتی بهتر از مردم بلوچ و کرد در بهره وری از فقر و تبعیض نداشته اند، جزوی از دولت فدرال فارس های ستمگر و غارتگر خواهند بود و یا جمهوری فدرال هرمزگان را بنا خواهند نهاد و سه زبان رسمی خواهند داشت؟

گمان مکنید که این کمترین در ترسیم آینده ای که این شیفتگان تقسیم ایران به ده ها واحد ایلی و عشیره ای نوید می دهند، سخنی به گزاف گفته باشم. خودشان نیز می دانند که فردای چنین کارزاری با حمام خون و پاکسازی همراه خواهد بود. همان شورای مرکزی جنبش فدرال دموکرات آذربایجان که به اعتبار آقای محمد آزادگر که مسئول هیئت اجراییه آن است «بازماندگان فرقه دموکرات آذربایجان و فعالین راه کارگر، رنجبران، فدایی و پیکار» را در بر دارد، ۱۳ در نامه ای سرگشاده به احزاب و سازمان های کرد ایرانی به آنان هشدار می دهد که «حزب دموکرات کردستان چندین سال که در روزنامه ارگان خود ذیل اخبار کردستان، اورومیه و ... را داخل کردستان به حساب می آورد. کومه ... نیز ماکو را ... شهری از کردستان به حساب آورده اند... اورومیه و ماکو و خوی و سلماس و جزو لاینفک آذربایجان هستند! البته کردها در این شهرها بوده اند و اکنون نیز هستند و در کنار آذربایجانی ها زندگی می کنند!» ۱۴ اگر تاواریش علی اف توانست یک شبه از دبیرکلی حزب کمونیست شوروی در آذربایجان به یک ناسیونالیست دو آتشه دگردیسی کند و جمهوری «انتخاباتی» را در خانواده خویش موروثی نماید و فرزند برومندش، الهام را به جای خویش نشاند، چه ایرادی دارد که رفقای ایرانی ایشان، به یکباره از کمونیسم و آرمان های آن دل برکنند و پان ترکیت شوند و برای رفقای پیشین خود در سلیمانیه خط و نشان کشند و به ایشان هشدار دهند که پرولتاریا و طبقه به جای خود، آذربایجان هم مرزی دارد و این مرز را زحمتکشان آن سوی مرز نباید نادیده گیرند !

آقای هجری در سخنرانی خود در کنفرانس استقلال کرد در ژانویه سال گذشته، رسماً اعلام کرد که «حزب دموکرات کردستان ایران هیچگاه استقلال کردستان را به عنوان یکی از اشکال حق تعیین سرنوشت نه تنها رد نکرده بلکه از آن به عنوان حق مسلم و مشروع ملت کرد در همه بخشهای کردستان یاد کرده است». مراد ایشان از همه بخش های کردستان نیز همان نقشه «الکردستان الکبری» بارزانی است که در برگرفته بخش بزرگی از آذربایجان و لرستان و تمامی کرمانشاهان و ایلام است. دو ماه پس از سخنرانی دبیرکل، رامبد لطفی پور یکی از کادر های بلندپایه آن حزب در کوردستان و نیز تارنمای آن حزب از پاکسازی آذربایجان غربی و کرد بودن آن دیار سخن گفت: «چنانکه میدانیم شهر ماکو همچون برخی از دیگر شهرهای کردستان مانند اورومیه - نرده - میاندوآب - سلماس و بافت جمعیتی آن از ترکیب دو ملت کرد و ترک به وجود آمده است. همچنانکه جمعیت کرکوک در کردستان جنوبی را کرد و ترک و عرب تشکیل می دهند. اما واقعیت این است که کرکوک شهری کردستانی است به همین صورت ماکو - اورومیه - نرده - میاندوآب - سلماس و هم شهرهای کردستانی هستند این واقعیت مناقشه بردار نیست. تظاهرات و قیام ملی اخیر کردها در ماکو سند غیرقابل انکار اثبات این واقعیت می باشد. این شهرها هر چند که ساکنان ترک زبان هم داشته باشند اما سرزمین کرد هستند و ترکها در آنجا مهمانند و قابل احترام و باید با آنها محترمانه رفتار نمود. همچون اقلیتی ساکن این سرزمین اند. در سرزمین کردها به سر می برند. براین مسأله هیچ ایرادی نیست». ۱۵

در واکنش به چنین داوری قوم گرایانه کسانی که با افتخار خویشتن را رهروی سوسیال دموکراسی می خوانند، آقای نظمی افشار که عنوان «کمیسیون دیپلماتیک آذربایجان جنوبی» را در زیر نام خویش می آورد، در نامه ای به دبیرکل حزب دموکرات به او هشدار داد که بهتر است کردها چشم به سرزمین آذربایجانی ها ندوزند و به «برادر هجری» یادآور شد که جلوی این داوری های «بیمارگونه و آرزوهای توسعه طلبانه و دور از عقل» را بگیرد. ۱۶ آقای هجری در پاسخ خویش، نقدی به آن داوری های «بیمارگونه» نداشت، اما نوشت که بهتر بود آن حرف ها فعلاً نوشته نمی شد !

این ستیز را پایانی نیست. آقای حسن زاده، دبیرکل پیشین حزب دموکرات کردستان که چند ماه پیش از این حزب انشعاب کرد و حزب دموکرات کردستان خویش را بنا نهاد (!)، ماه ها پیش از جدایی اش از حزب مادر، در گفتگویی با پیک کردستان به این «شوینیس» پاسخ داد که «هیچ کردی به خاطر هیچ کس و هیچ ملتی دست از هیچ وجبی از خاک کردستان بر نخواهد داشت. مادامیکه در برابر دو امپراتوری ایران و عثمانی مقاومت کرده و موجودیت ملی خود را پاس داشته، ممکن نیست از این پس با تهدیدهای فردی چون نظمی افشار ترس به دل راه دهد و دست از یک ذره خاک کردستان بردارد... همچنانکه از ادبیات سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران از قدیم تا بحال نمایان می گردد، از دیدگاه ما سرزمین کردستان شامل تمام شهرها، مناطق، روستاها، دشت ها و کوه هایی (رودخانه ها و چشمه ها،

درخت ها و دره ها را از قلم انداخته اند! را که در تقسیمات کشور استانهای کردستان، کرمانشاه، ایلام و آذربایجان غربی نامیده شده است (لرها فعلا می توانند احساس امنیت کنند!) را در بر می گیرد >>

تارنمای بیجار آذربایجان که پایگاهش در باکو است و خویشان را نماینده مردم ستمدیده بیجار زنجان می خواند، از این هم فراتر رفته، نوشته ای را درج کرده است که در آن از آذربایجانی های ایران می خواهد که «به حضور عفریت پلید ارامنه که دشمنان اسلام در آذربایجان اند پایان» دهند. شرم آور این که پیوند به چنین تارنمایی در تارنمای گروه هایی که خویشان را هوادار سکولاریسم و بردباری دینی می دانند درج می شود!

در این آشفته بازار برانگیختن تنش های قومی، پان ترکیست سرشناسی که با دسته تجزیه طلب آقای چهرگانی پیوند دارد می نویسد که «عمومیت مردم کرد از شعور جمعی لازم جهت زندگی اجتماعی و مسالمت آمیز برخوردار نبوده و دچار ناهنجاری های اجتماعی متعدد می باشند!» همین ها مهاجرت کردهای زحمتکش را به آذربایجان در جستجوی کار و گذران زندگی، «توطئه کرد» می خوانند و خواهان بازگرداندن کردها به کردستان اند! آن هم کردستانی که شهرهای تاریخی ترکان از آن جدا شده باشد! بی شرمی در این اندیشه ها تا به جایی است که به آذربایجانی ها می گویند که از ازدواج و دادوستد با کردها پرهیز کنند! این مجاتین، مدعی پاسداری از حقوق مردم آذربایجان اند!

یکی از سازمان های خلق الساعه قومی که در کنار کومله و حزب دموکرات کردستان و یازده گروه قومی مدعی نمایندگی ملت های ستمدیده بلوچ، عرب و ترکمن، در کنفرانس نمایندگان ملل ستمدیده در فوریه ۲۰۰۵ در لندن گرد آمدند تا «درامر مشترک و رفع ستم ملی گفتگو نمایند»، حزب استقلال آذربایجان جنوبی است که پیشتر به آن اشاره کردم. این «حزب» که گویا در یک همه پرسی پنهانی جواز نمایندگی یکایک مردم آذربایجان را از ایشان ستانده، اما نه دفتری دارد و نه سخنگویی و نه اساسنامه ای، در بیانیه ای به همان هایی که در لندن در کنارشان به رایزنی نشست بودند تا به یاری ایشان به ستم «فارس های جنایتکار» پایان دهد، هشدار می دهد و «به تمامی احزاب و گروه های کرد که شهرهای آذربایجان از جمله اورومیه، خوی، ماک، سالماس، سولدوز (نقده)، خانا (پیرانشهر) و سویوق بولاق (مهاباد) و غیره اخطار می دهد که حزب استقلال آذربایجان جنوبی اراضی آذربایجان را با هیچ شخص و گروهی مذاکره نخواهد کرد؛ ازاراضی آذربایجان (که گویا ملک پدری ایشان است) حتی یک سانتیمتر هم که باشد به احدی واگذار نخواهد شد.» ۱۷

در پی آمد چنین خط و نشان کشیدن هایی، به کردها هشدار می دهند که «اگر می خواهید در صلح و آرامش، همسایه باشیم باید از این ادعاهای خولیایی دست بردارید. در غیر این صورت، به آذربایجان اعلان جنگ می کنید که آن هم به نفع شما نخواهد بود.» در هیچ کجای این تهدید نامه اشاره ای به جمهوری اسلامی و فاجعه ای که اینک در ایران می گذرد نیست. آیا آشکار نیست که چنین کسانی اگر به تازگی از بیمارستان روانی رها نشده باشند، یا ساخته و پرداخته کارشناسان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی اند و یا مزد بگیران یکی از کشورهای ذینفع در برپاکردن حمام خون در ایران؟ آیا شرم آور نیست که چنین گروهی و گروه هایی از این دست، در کنار کسانی که به راستی از نابرابری های به راستی موجود ایران در رنج اند می نشینند و اپوزیسیون سکولار و مدنی ایران در برابر سخنان جنون آمیز ایشان سکوت می کند؟ آیا به راستی جنبش سیاسی ما به چنان پرتگاهی در غلطیده که هر که را به هر بهانه ای از خویش می خواند و با هر ناکسی هم پیمان می شود؟

این چنین است چشم انداز هولناکی که این پاسداران دروغین «ملت های ستمدیده تورک و کورد» از آینده غرب ایران می دهند. آن چه جایگاهی در این هشدارها و هل من مبارز طلبی ها بر سر مالکیت شهرها و روستاهای ایران ندارد، آینده دموکراسی در ایران و پیشرفت و عدالت اجتماعی برای مردمی است که این حضرات مدعی نمایندگی ایشان اند! در شکواییه های ایشان نیز کمتر نامی از حکومتی است که روزگار را بر همه مردم ایران سیاه کرده است. این مقاطعه کاران اراضی که گویا کارگزاران اداره ثبت اسناد و احوال مردم آذربایجان و کردستان و دیگر بخش های ایران اند، غوره نشده مویش شده اند. اینک که نه انتخاباتی برگزار شده و نه رهبری برای این دو حکومت خودمختار انتخاب گردیده، اینان از استکهلم، لندن، باکو، عشق آباد و سلیمانیه به یکدیگر پیغام می فرستند که مبدا چشم طمع به گوشه ای از خاکی که قرار است مهریه پیوند ایشان با نوحافظه کاران ایالات متحده باشد بدوزید که آن چشم را از کاسه بیرون خواهیم آورد. وای به روزی که چنین جاه طلبان واپسگرایی، بر سرنوشت و زندگی مردم آن سامان ایران چیره گردند! چنین کسانی خویشان را شایسته جایگزینی جمهوری اسلامی می دانند! شوربخت مردمی که گزینش ایشان برای رستگاری خویش میان سازندگان چاه جماران و ماجراجویی هسته ای و پیام آوران خونریزی و پاکسازی قومی است.

تردید نداشته باشیم که اگر بتوانند، چنین فاجعه ای را به سراسر ایران خواهند کشايند. فرداست که میان عرب تباران و بختیاری های خوزستان بر سر هویت و مالکیت شهرها و روستاهای آن دیار ستیز برانگیزند. بنگرید به به آنچه در

تارنماهای گروه هایی که با سرمایه عربستان و امارت در راستای پالایش خوزستان از همه «شونیست های فارس» درست شده، می نویسند و مردم را به دشمنی با یکدیگر بر می انگیزند. تارنمای «جبهه دموکراتیک ملت عرب احواز» که همراه با جدایی طلبان آذربایجان و کردستان، یکی از گروه های ده گانه «جبهه ملل تحت ستم برای حق تعیین سرنوشت خویش» است هشدار می دهد که فدرالیسم، «توطئه فارس ها است» و یگانه راه استقلال است: «شو نیسم فارس با مغزی کنسرواتو یک نمونه نادر و استثنائی در تاریخ بشریت است اگر تبلور تمام قوانین دموکراسی دنیا را از مونتسکیو گرفته تا به امروز را تبدیل به یک میخ بکنی و آن را بر کله شوونیستهای فارس بگذاری و با یک پتک صد کیلونی بر سر میخ بکوبی تا میخ دموکراسی در مغز اینها فرو رود باید مطمئن باشی بعد از اصابت پتک کمانه کرده و به صورت خودت برگشته و صورتت دغون خواهد کرد و میخ دموکراسی حتی نخواهد توانست کوچکترین خراشی در مغز شوونیست فارس بوجود آورد». ۱۸

آیا غیر قابل انتظار خواهد بود که در چنین فضای مسمومی که از سوی گروه هایی از این دست ایجاد شده، فردا شوشتری ها هم خواهان بیرون راندن بختیاری ها و عرب های مهاجر از سرزمین باستانی خویش بشوند؟ دیری نخواهد بود که هواخواهان پاکسازی در ترکمن صحرا بکوشند تا ترکمانان را علیه مردم زحمتکش زابلی و بلوچ که برای کار به ترکمان صحرا کوچیده اند، بشورانند و یا دسته ای دیگر روستای سراوان بلوچ نشین نزدیک رشت را ویران کند. اگر به این گزراهه گام گذاریم، در خود بلوچستان نیز، میان کسانی که خویشان را بلوچ و یا سیستانی و زابلی می دانند و نیز میان ده ها ایل بلوچ، جنگ و خونریزی برپا خواهد شد و سران ایل هایی که هر یک خویشان را نماینده راستین همه مردم آن دیار می دانند، به تکرار آنچه که سده ها در بلوچستان روی داده خواهند پرداخت.

نگون بخت مردمی که برآستی از تبعیض و نابرابری های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی رنج می برند. در روزگاری که گفتمان سیاسی ایران باید بر جستجوی راهکاری باشد که جان مردم ایران را از بختک جمهوری ولایت فقیه برهاند و با برخورداری از درآمد کلان نفت و گاز و توانایی بی مانند نیروی انسانی ایران، این سرزمین را به کاروان شتابنده جامعه بشری پیوند دهد و از این راه، نابرابری های واقعا موجود در ایران را کاهش بخشد و چشم اندازی را در برای همه شهروندان ایران ترسیم کند که در آن همه مردم از هر تبار و آیینی، از امکاناتی برابر برای دستیابی به رفاه، آزادی و حقوق انسانی برخوردار شوند، مشتی کسانی یا از سر نادانی و واپس گرایی و یا به شکرانه سفره گسترده پول و امکانات دیگران، سرگرم تقسیم حوزه جغرافیایی شیخ نشین های خویش اند. گویا گرفتاری ایران این است که نمی دانیم سلیماس و سقر و بانه، ترک اند یا کرد و یا قوچان پایگاه کردان خراسان است و یا ترک تباران آن دیار. گویا گرفتاری مردم شوشتر و مسجد سلیمان و هفت تپه در این است که هویت تاریخی خویش را میان اعراب، شوشتری ها، دزفولی ها، صبی ها، بختیاری ها و مهاجران ملت ستمگر فارس گم کرده اند!

شرم بر ما باد که در برابر چنین فاجعه ای که بر جامعه ما می رود خاموشیم. نه تنها بانگ پرخاشی نسبت به چنین داوری های واپس گراییانه ای که جنگ و ستیز ایلی، قومی و دینی را جایگزین مبارزه مدنی و دموکراسی خواهانه با جمهوری ولایت فقیه خواهد کرد بر نمی خیزد، که کوشندگان جنبش سکولار جمهوریخواه و نیز پاره ای از هواداران و مشاوران شاهزاده رضا پلوی، چنین گروه هایی را با سلام و صلوات دنبال می کنند و به صدر مصطفی می نشانند و میر مجلس شان می کنند.

کجاست آن شهامت سیاسی که به این پاسداران قوم گرایی و پاکسازی قومی بگوید که کارزار شما به بهانه دروغین پایان دادن به ستم ملی «فارس ها» که گویا دولت جمهوری اسلامی نماینده آن است، در برابر جنبش مدنی ایران قرار دارد و صف یگانه جنبش زنان، دانشگاهیان، روزنامه نگاران و کارگران ایران را که جان برکف در برابر حکومت تبعیض و ریا ایستاده اند، پراکنده می کند. کجاست آن شهامت سیاسی که هر آن گروه را که به بهانه ریاکارانه مبارزه برای حقوق ملی فلان خلق و بهمان ملیت ستمدیده، از سفره گسترده نیوکان ها و یا شیوخ عربستان و امارات و پان تورکیستها بهره گیرد از خود براند و حاضر به نشستن با ایشان نشود؟

جای گفتگو نیست که نابرابری های فرهنگی و اقتصادی دیرپایی در سرزمین های کرد، ترکمن، بلوچ و عرب نشین ایران وجود داشته و دارد. و باز جای تردید نیست که تبعیض فرهنگی و اقتصادی ناشی از سیاست دولت هایی است که همواره بر همه عرصه های اقتصادی و سیاسی جامعه سیداتی انحصاری داشته اند. چنین رفتاری، از حساب مردمی که سده ها است در کنار هم زندگی می کنند جدا است. نه دولت کنونی و نه دولت پهلوی نماینده «ستم ملت فارس» بوده و هست و نه دولت قاجار نماینده ستم ترکمانان بر فارس زبانان. مردم ایران این کژاندیشی ها را در گذشته آزمون کرده و تاوان آن را با جان و هستی خویش پرداخته اند. فراموش نکنیم که جنبش فرقه دموکرات آذربایجان و تشکیل جمهوری مهاباد، جنبش دموکراسی ایران را که پس از شهریور بیست در راستای اصلاح طلبانه و متین به پیش می رفت، از مسیر خود خارج کرد و به بیراهه کشاند.

بباید آوریم که در پیش درآمد جنبشی که سرانجام به ایجاد جمهوری اسلامی انجامید، نخست سخن از آزادی و دموکراسی بود. آن شب های شعر در انجمن گوته و آن جنب و جوش های نخستین برای آزادی بود و نه چیرگی شریعت بر جان و روان مردم. در آن روزها که پلنگ خفته شریعت از خواب واپسین انقلاب مشروطه برمی خاست و رایحه لویح شیخ فضل الله را درپگاه ولایت فقیه آیت الله خمینی و همفکرانش استشمام می کرد، جنبش سیاسی سکولار ایران به نام مبارزه مشترک با خودکامگی و امپریالیسم، با دشمنان دموکراسی و سکولاریسم هم پیمان شد و سد افسوس که توان آن کژروی ها را با مرگ و زندان و درگیری کوشندگان پرداخت. و باز سد افسوس که آن تراژدی، اینک در غالب فاجعه ای بسا بزرگ تر تکرار می شود.

به نام مبارزه مشترک با جمهوری اسلامی، برهراندیشه ای آب پاکی ریخته می شود. به نام مبارزه با تبعیض، بر قامت هواداران بازگشت گفتمان سیاسی ایران به روزگاریلیاتی و عشیره ای پیش از مشروطیت، رخت دموکراسی خواهی پوشانده می شود. به نام مبارزه با ماجراجویی اتمی جمهوری اسلامی، از رفتار کسانی که با پول و تبلیغات ننوکان های آمریکا و شیوخ خلیج فارس، دسته های قومی و خانوادگی خویشتن را بدیل سیاسی ایران می خوانند، پشتیبانی می شود. به یاری چهره های سرشناس وزارت دفاع آمریکا و مقامات پیشین سیا، نشست های همبستگی ملت های ایران برگزار می شود و کسانی با گستاخی تمام خویشتن را نماینده «ملت های ستمدیده» اعلام می کنند و اپوزیسیون خارج از کشور در برابر چنین نشست های شرم آوری سکوت می کند. کدام مبارزه مشترک؟ کدام یگانگی میان ما و کسانی که دانسته و نادانسته در سودای از میان بردن یگانگی ایران اند وجود دارد؟

جامعه بشری به سوی چشم اندازهایی نوین بال می گشاید: مرزهای ملی و اقتصادهای محلی کم ارزش می شوند؛ چند فرهنگی که یکی از برجسته ترین ارزش های تاریخی سرزمین ما است، اعتباری جهانی می یابد؛ ناسیونالیسم و قوم گرایی دربرابر جهان گرایی و گلوبالیسم عدالت خواهانه، رنگ و روی خویش را از دست می دهد. افسوس که در چنین روزگاری جنبش سکولار و دموکراتیک ایران به جای خروش در برابر واپس گرایی های قومی و ایلی که کمترین پیوندی با منافع مردم دردمند ایران ندارند و حوزه گفتمان سیاسی ایران را از مبارزه با تبعیض و برای دموکراسی به پرتگاه هولناک ستیزهای ایلی و قومی می برند، نه تنها سکوت می کند که چنین دسته ها و اندیشه هایی را به خانواده خویش راه می دهد و با آنان نان و نمک می خورد! در روزگاری که جامعه بشری در برابر توسل به راه های جنگ جویانه ایستاده است و بیش از سه چهارم مردم ایالات متحده خواهان پایان دادن به دخالت نظامی درعراق اند، جنبش سیاسی سکولار ایران در خارج، ماندگاری خویش را در هم پیمانی با کسانی می بیند که از ماندگاری نظامی ایالات متحده در عراق شادمانند و نه چندان خجولانه امیدوارند که ایلات متحده دموکراسی و فدرالیسم را به شیوه عراقی آن به ایران هم گسترش دهد.

نزدیک به یکسدهال پیش، سردارملی ایران، آن نعلبندی که تیر خلاص خودگامگی قاجاران از کف با کفایت او و مردمانی چون او که از میان توده درس ناخوانده کوچه و بازار برخاسته بودند رها شد، پس از آمدن روسها به تبریز، به کنسول روسیه که از او می خواست پرچمی سفید بر خانه خویش بیاویزد تا در پناه تزار روسیه باشد گفت که «من می خواهم هفت اقلیم به زیر بیرق ایران باشند، من زیر بیرق بیگانه نروم.» به یاری آن خجسته فرزند آذربایجان و دیگرگردان آن دیار بود که دولت مدرن مشروطه درایران شکل گرفت و به حکومت های محلی گردنکشان ایلی و دولت ایلیاتی پایان داده شد. دو دستاورد بزرگ جنبش مدرنیته ایران و انقلاب مشروطه یکی ساختاری شدن دولت غیر دینی بود و دیگری پایان دادن به حکومتی که مشروعیت خویش را از سیادت ایلی می گرفت. جمهوری اسلامی به یکی از این دو دستاورد پایان داد و اینک در میان سکوت رضایتمندانه بخش بزرگی از اپوزیسیون شهروند و سکولار ایران، دسته های قومی می روند تا به یاری خان گسترده نیوکان ها، آن دستاورد دیگر را هم برچینند.

هیئات که نه بر مردگان، که بر زندگان باید گریست !

محمد امینی

یکشنبه ۲۴ تیر ۱۳۸۶ - چهاردهم جولای ۲۰۰۷

M_Amini@Cox.Net

۱- ایران امروز، به نقل از دویچه وله، سیزدهم جولای ۲۰۰۷

۲- از جمله بنگرید به دعوت نامه گروه کار شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک در بیست و سوم می ۲۰۰۷ اعلامیه های مشترک سازمان فداییان اکثریت با حزب دموکرات کردستان.

۳- دکتربلج شیرکوه و پروفیسور محمد امین زکی از شمار کسانی اند که به این جنبش پرداخته اند. از جمله بنگرید به محمد امین زکی: کرد و کردستان، ۱۷۶

- ۴ - چهارشنبه، دهم آذرماه ۱۳۸۵، به نقل از تارنمای حزب مردم بلوچستان
- ۵ - فراخوان تظاهرات به مناسبت سالگرد قیام ملی تورکهای آذربایجان، اول خرداد ۱۳۸۵
- ۶ - زمین زیرپای جمهوری اسلامی می لرزد! ۲۴ ماه مه ۲۰۰۶
- ۷ - همانجا
- ۸ - پلاتفرم جنبش فدرال دموکرات آذربایجان، مصوب کنگره موسسان
- ۹ - اگرچه گویش خنجی به سان دیگر گویش های لارستانی، یکی از «لهجه» های زبان پارسی دری یا پارسی امروزی نیستند و دارند، اما خنجی و دیگر گویش های لارستانی، یکی از «لهجه» های زبان پارسی دری یا پارسی امروزی نیستند و ساختار و واژگان خویش را دارند که پیوندی استوار با پهلوی و پارسی باستان دارد. پیش از آنکه پارسی امروزی به این دیار برسد، مردم لارستان به گویش های لارستانی سخن می گفته و همچنان می گویند .
- ۱۰ - شاید این شیفتگان حقوق ملل ستمدیده را باور این باشد که تبری یا مازندرانی «یکی از لهجه های ملت ستمگر فارس است». از ایشان بخواهید که به گویند کجای این شعر زیبای تبری، گویشی از فارسی است: یارون بونین چه خارچانه لاویج / بی تش و کله آب گرمانه لاویج (یاران بنگرید که لاویج چه جای خوبی است / بی آتش افروختن، آب لاویج گرم است .
- ۱۱ - مصاحبه سایت آچیق سوز با آقای محمد آزادگر، رهبر جنبش فدرال - دموکرات آذربایجان که از حزب توده به سازمان کارگران انقلابی ایران، راه کارگر پیوسته و پس از بیست سال کار سازمانی در آن گروه مارکسیست لنینیستی، به این نتیجه رسیده که ایران نیازمند گروه های قومی است! آفرین براین پیشرفت !
- ۱۲ - سنگسری: «وَلْ خَر رَوَلْ پَا لُنْگ دو ژَنَن». پارسی: خر کَر را پالانی کَر بایسته است . سنگسری یکی از یگانه زبان های ایرانی است که مانند زبان فرانسه، ضمیر مرد و زن را به کار می برد. کارهای ارزنده کوفسکی روسی، کریستن سن دانمارکی و گرنات ویندفوهر آلمانی در راستای گردآوری واژگان و پیشینه زبان سنگسری نشان می دهد که در درازای تاریخ، زبانی توانا و گسترده در بخش مرکزی ایران بازمانده و با زبان دیوانی و ادبی ایران پیوند یافته است. اما ارزنده ترین کار در این راستا، «واژه نامه سنگسری» است که زنده یاد چراغعلی اعظمی سنگسری به یاری ویندفوهر یادشده فراهم آورده و در سال ۱۳۵۱ در تهران به چاپ رسیده و واژه نامه و دستور زبانی کامل از زبان سنگسری است .
- ۱۳ - مصاحبه سایت آچیق سوز با آقای محمد آزادگر .
- ۱۴ - نامه سرگشاده به احزاب و سازمان های کردایرانی، فروردین ۱۳۸۵ - مارس ۲۰۰۶
- ۱۵ - کوردستان شماره ۴۳۲ و تارنمای حزب دموکرات کوردستان ایران .
- ۱۶ - درخواست دکتر نظمی افشار از رهبران کوردستان، بیستم مارچ ۲۰۰۶ .
- ۱۷ - بیانیه حزب استقلال آذربایجان جنوبی، بدون تاریخ
- ۱۸ - بنگرید به تارنمای این گروه. در میان گروه های تشکیل دهنده این «جبهه ملل» که آشکارا و بدون هرگونه شرم و حیایی در پی تجزیه ایران است، گروه هایی اند که با سازمان های قومی که بظاهر با تجزیه مخالفت دارند همکاری می کنند و با سلام و صلوات به برخی از نشست های اپوزیسیون غیر قومی که در جستجوی ساختی بدیل سیاسی اند دعوت می شوند .

منبع : سایت آینده نگر